بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج اصول 9/2/1387

محصّل عرض ما این بود مرحوم حاج شیخ میفرمودند که آنچیزی که سبب قول به تداخل میشود ظهور متعلق جزا در صرف الوجود هست ما این ظهور را قبول نداریم و بعد بلکه در جزا فقط طبیعت با یک وجود به نحو مهمله اخذ میشود بعد فرمودند ان قلت که علّت اینکه ما صرف الوجود را در متعلق اخذ کنیم این هست که روشن هست که امتثال امر با یک بار محقق میشود اگر صرف الوجود در متعلق جزا اخذ نشده باشد نباید با یکبار امتثال محقق بشود ایشان جواب فرمودند که نه این مطلب چنین نیست ،وحدت و تعدد امتثال تابع وحدت و تعدد اراده است اگر اراده واحد باشد یک فرد خارجی محقق امتثال هست ، اگر اراده متعدد باشد افراد متعددی میخواهد این فرمایش ایشان بود و بعد این را به مطلق علت و معلولها سریت داده بودن، ما عرض کردیم ما در مورد مطلق علت و معلول صحبت نمیکنیم ولی در مورد اراده ،اراده بدون تعیّن معقول نیست ،اشکال اول ما این بود، باید مراد ما مشخص باشد به نحو صرف الوجود هست به نحو مطلق الوجود است یا مجموع الوجود هست و آن طبیعتی که متعلق اراده ما هست باید مشخص باشد ، طبیعت مطلقه است ؟ مقیده هست؟ بدون تعیّن مراد البته از جهت وجود ذهنی اراده منقدح نمیشود، این اشکال اول ما بود، اشکال دوم ما این شکلی بود که مرحوم آقای حاج شیخ میفرمودند که اگر اراده واحد باشد مراد واحد است یعنی وجود خارجی مراد یکی است اگر اراده متعدد باشد وجود خارجی مراد متعدد میشود، ما حالا اگر فرض کنیم از اشکال اول صرف نظر بکنیم بیگم اراده میتواند مراد نا متعیّن داشته باشد و مبهم داشته باشد، اینکه اراده تعیین کننده وحدت و کثرت مراد هست مطلب نادرست است، اراده وقتی متعلقش روشن نیست که به نحو صرف الوجودی است ، فرض این هست که در واقع شما یک طبیعتی را اخذ کردید که فقط وجودش ملحوظ است، طبیعتی که وجودش ملحوظ باشد نسبتش به صرف الوجود و مطلق الوجود و جمیع الوجود و طبیعت مطلقه و مقیده علی السوی است پس بنابراین به چه بیانی اگر اراده واحد باشد آن مراد شما آن وجود خارجیی که تحصیل کننده این اراده هست باید واحد باشد ، چطور شد که از میان همه تعیّناتی که این اراده شما میتواند با آن تعیّنات تعلق بگیرد خصوص صرف الوجود محصل آن اراده باشد ،هیچ وجهی ندارد، واگر شما بگید قدر متیقّنش صرف الوجود هست معناش این هست که ما شک داریم که به صرف الوجود واقع میشود یا به مطلق الوجود واقع میشود و با برائت امثال اینها میخواهید مطلب را تمام کنید ، در حالی که ما وجدانا میدانیم که شک نداریم در تحققش با صرف الوجود ، اولا شک نداریم ثانیا اگر بحث هم به آن مرحله شک برسد در جایی که اراده به مطلق تعلق گرفته یا به مقیّد تعلق گرفته یعنی دو بحث داشتیم یکی اینکه مراد شما میتواند صرف الوجود باشد میتواند مطلق الوجود باشد میتواند مجموع الوجود باشد اگر فرض کردیم که این قدر متیقّنش صرف الوجو است و چیزهای دیگرش از باب شک شما بخواهید مطلب را تمام بکنید خلاف ارتکاز هست که ما دلیل داریم بر کفایت صرف الوجود نه از باب اصل عملی ما صرف الوجود را کافی میبینیم، این یک مرحله، مرحله دیگه مراد شما آن طبیعتی که اخذ شده است ، ما میگفتیم مراد مشخص باشد که طبیعت مطلقه هست یا طبیعت مقیّده هست، اینجا قدر متیقن آن چیزی که مورد اراده من هست طبیعت مقیّده است یعنی کفایت طبیعت مقیّده قدر متیقن هست ،در هر دو جاش یعنی مطلق و مقید و صرف الوجود و امثال اینها بودن شماباید به برائت تمسک کنید درحالی که وجدانا چنین نیست ،پس بنابراین نه وحدت اراده دلیل بر این هست که بوسیله یک عملی خارجی این اراده تحصیل میشود ، اراده در صورتی با یک عمل خارجی تحصیل میشود که به صرف الوجود تعلق گرفته باشد اراده ای که به آن طبیعت مهمله ای که فقط اصل الوجود در آن اخذ شده باشد تعلق گرفته شده باشد نسبتش به وحدت و کثرت متعلق علی السویه است، نسبتش به مطلق و مقید بودن طبیعت علی السویّه است، اینکه شما میگید یک فرد آن هم از هر صنفش از اصناف طبیعت باشد کافی است این لا یکون الا به اینکه آن طبیعت بی قید و شرط به نحو صرف الوجود اخذ شده باشد،و این همانی هست که مورد بحث ما هست که طبیعت به نحو صرف الوجود باید اخذ شده باشد، از آن طرف اینی که ایشان فرمودند که اگر اراده متعدد باشد حتما مراد خارجی باید متعدد باشد آن هم اینجور نیست ، ممکن اراده متعدد باشد ولی متعلقهاش هردو یک شیئ باشند بنابراین که ما قبلا عرض کردیم که اراده های عدیده به شیئ واحد امکان پذیر هست ، اگر اراده های متعدد به یک شیئ تعلق گرفته باشند مانعی ندارد بنابراین اگر متعلق اراده شما آن طبیعت مهمله باشد ممکن آن طبیعت مهمله منطبق بر صرف الوجود باشد باز نسبتش نسبت به صرف الوجود و متعدد الوجود اینها علی السویّه است، قدر متیقّنش باز صرف الوجود است، یعنی هیچ از ناحیه اراده وحدت و کثرت مراد تعیین نمیشود وحدت و کثرت مراد تابع تعیّن مراد است ، بدون تعیّن مراد ما که میگفتیم ذاتا محال است ، آن هیچی، اگر ذاتا هم محال ندانستیم گفتیم ارادهء به شیئ مهمله به طبیعت مهمله امکان پذیر هست نتیجه ای که ایشان میخواهند بگیرند نمیشود گرفت، پس اینکه ما میبینیم وجدانا وقتی امر به یک طبیعت شد هر فردی از افراد باشد با یک وجود آن هم از هر فردی از افراد کفایت میکند آن کاشف از این هست که ظهوری دلیل دارد در صرف الوجود بودن این در واقع هم مرحله ثبوت قضیه را اثبات میکند هم مرحله اثبات را ، این اشکالی که بعضی از رفقا میکردن که ثبوتا باید مراد مشخص باشد از کجا شما اثباتا این مطلب را میگید ، همینکه ما وجدانا میبینیم وقتی یک دلیلی داشتیم اصلا، گفتن اذا زالت الشمس فصلّ صلوة الظهر ، اینکه ما میبینیم صلوة ظهر بایک صلوة آن هم با هر مشخصه از مشخصات که شخص انتخاب کرد کفایت میکند این خودش کاشف از این هست که ظهور دارد طلب در صرف الوجود و وحدت متعلق اگر ظهور نداشته باشد این امر وجدانیی که کفایت میکند تحقق پیدا نمیکرد، بنابراین همین ظهور میشود طرف تعارض با سایر ظهوراتی که منشأ عدم تداخل میشد، پس تمام آن بحثهایی که مرحوم آخوند مطرح کرد یکسری ظهورات هست عدم تداخل میرساند یکسری تداخل میرساند ،همه آن بحثها دوباره زنده میشود، راه حلی که ایشان فراهم کردن برای فرار از آن بحثها آن راه حل ناکام هست خوب نتیجه کلی بحث ما این شد که ما اساسا تداخل و عدم تداخل را عمدتا یک قانون عام براش قائل نیستیم، بله یکسری قانون هایی را در جلسه قبل نقل کردیم که گفتیم بعید نیست تناسبات حکم و موضوع که تعیین کننده تداخل و عدم تداخل هست در آن چارچوبهایی که در جلسه قبل عرض کردیم بگنجد، این محصّل عرض ما بود.پس به نظر میرسد تقریب حاج شیخ هم تقریب ناتمامی هست،خوب این بحث ما تمام شد . بحث دوم این هست که اگر ما یک جمله شرطیه داشته باشیم تکررش به تکرر وجودی آن شرط باشد مثال اگر گفتن که اذا ظللت وجب علیک الکفاره ، در حج من ظلّل فعلیه دم شاةٍ ،آیا اگر دوبار تظلیل کرد باز باید آن دم شاة را بدهد یا نه، البته صورت مساله در جایی هست که امتثالی متخلل نشود، عمدتا باید این صورت را مطرح کنیم، اگر شخصی تظلیل بکند بعد یک گوسفند به خاطر آن بکشد بعد دوباره تظلیل بکند فکر میکنم در اینکه باز متکرر میشود شاید چندان بحث عمده ای نداشته باشد این روشن که اگر تکرر امتثال باشد عدم تداخل نمیشود، پس صورت مساله در جایی است که شخص دوتا تظلیل کرده هنوز هم امتثال نکرده اینها را ، آیا واجب هست یا واجب نیست؟ اینجا ما دو مرحله بحث میخواهیم بکنیم یک مرحله بحث صغروی که آیا تکرر خارجیِ شرط اینجا سبب میشود که آنچیزی که شرط هست تکرار بشود توضیحش این هست که شرط ما میتواند به گونه های مختلف ملاحظه بشود، یک موقعی صرف الوجود ملاحظه میشود ؛ من ظلّل یعنی کسی که آن اولین وجود تظلیل را ایجاد کند تحقق صرف الوجود به آن اولین وجود هست ،وجود دوم اصلا تحقق شرط ما نیست، شرط یکبار بیشتر تحقق پیدا نمیکند ، یک موقعی هست به نحو مطلق الوجود هست یعنی هر وجودی از آن طبیعت محقق شرط ما هست بحث صغروی ما این هست که آیا دلیل ظهور دارد که به نحو مطلق الوجود اخذ شده است که تعدد شرط را نتیجه بدهد یا همچین ظهوری را ندارد، مرحله دوم اینکه بعد از اینکه دلیل ظهور داشت در تعدد وجود تازه شبیه همان بحث سابق میشود، اذا تعدد الشرط و اتحد الجزا آیا اینجا باید جزا به عدد افراد شرطی که تحقق پیدا کرده متکرر بشود یا نشود؟خوب اما در مرحله اول ، اولا یک نکته ای را عرض بکنم گاهی اوقات بعضی شرایط واضح هست که تکرر پذیر نیست ،فرض کنید در باب روزه میگه **من افطر وجب علیه الکفاره** ، افطار به اولین اکل صدق میکند ، دومیش صدق نمیکند **یا من قتل زیدا فعلیه دیته** وقتی کشتی که دیگه دوباره کشتن تحقق پیدا نمیکند، در بحث اذا نمت فتوضّأ و اذا بلت فتوضّأ ممکن است که از این سنخ باشد ،بول علتی که وضو را واجب میکند به خاطر اینکه طرف محدث میشود و محدثیّت اگر گفتیم که طبیعتی است غیر قابل تکرار کسی که بول میکند حدث ایجاد شد دیگه، المحدث لا یحدث ثانیا، اگر تحقق محدثیّت شده میگه اگر کسی که محدث نبود و بول کرد وجب علیه الوضو ،کسی که محدث است که دیگه ، اینها واضح هست، این یک مرحله از این بحث، یکی دیگه ازمثالهایی هم که اینجا ست فرض کنید میگه **اذا استدبرت القبله فی الصلوة وجب علیک الاعاده** این مبطلاتی که در نماز هست اینجاها هم قابل تکرار نیست به دلیل اینکه نماز موضوعش هست اگه نماز غیر باطل را باطل کردی اعاده دارد، خوب نماز که باطل شد دیگه باطل شده است دیگه، باطل که دیگه باطل نمیشود، تکرر پذیر نیست، اینها از بحث خارج است ، بحث ما در جایی است که تکرر پذیر باشد آن طبیعت.عرض کنم خدمت شما که ظاهرا روشن هست که معمولا این دلیلها ظهور در مطلق الوجود دارد، فرض کنید که اگر گفتیم که **اذا جاء زید وجب اکرامه** ظاهرش این هست که هر بار که زید آمد یک اکرامی واجب هست، تکرر ظهور شرط در تکرر ظاهرا انکار پذیر ، معمولا اینکه شرط به نحو انحلالی هست فکر میکنم شاید روشن باشد، البته من به تصورم این همیشگی نیست ، آن مثالی که من در مورد تظلیل زدم عرف واقعا شک میکند که آیا هر فردی از تظلیل یک وجوب جداگانه ای از کفاره می آورد ؟یعنی آیا دلیل ظهور دارد درتعدد شرط یا ظهور ندارد در تعدد شرط،خیلی واضح نیست که موضوع ما مطلق باشد، اگر دوتا چیز جداگانه بود فرق دارد بین این که اگر گفته بودن من ظلّل وجب علیه الکفاره و مثلا من لبس الثیاب وجب علیه الکفاره که خود لبس ثیاب خودش یک موضوع است تضلیل خودش یک موضوع دیگری است فرق دارد در اینکه آنجا را شرط متعدد هست خوب طبق قاعده باید جزاش حالا تازه در آن بحثها میشود که ما درکفاره میگفتیم که ظاهرا عرف تعدد وجودی کفاره را قائل است ،ولی در جایی که یک شرط باشد خیلی به نظر واضح نیست فرض کنید که اگر معلم گفت هرکس در مشقش غلط داشته باشد فردا باید یک صفحه جریمه بنویسد، آیا این معناش این هست که هر غلطی یک صفحه یا غلط داشتن موضوع برای یک صفحه هست ،تصور نمیکنم ظهور داشته باشد که هر غلطی یک صفحه جریمه جداگانه داشته باشد، میتواند اینجوری هم باشد ،اینها مهمل هست ، روشن نیست، اجمال دارد، ولی من تصور میکنم خیلی جاها همچین ظهوری باشد ولی اینکه ما میگیم درخارج ولو به تناسبات حکم و موضوع ولو به جهت چیزهای دیگه ، ولی این را کأنّ مفروغٌ عنه گرفتن ،در بحث مبانی الاصول آقای حائری در بحث تعدد شرط و اتحاد جزا ایشان این دو تا بحثی که مرحوم آخوند مطرح کردن هردو را با هم بحث کردن ،بحث سومش یک سوالی را طرح کردن در مقام جوابش بر آمدن حالا این را ملاحظه کنید بحثش باشد برای بعد.ایشان بحث کردن در اینکه ظاهرا بحثی نیست در اینکه اگر بگن اذا اکرن زیدا وجب یک حکمی را مترتب کردن هر اکرام زیدی یک جزایی را به دنبال می آورد به نحو انحلالی هست در ناحیه شرط بعد ایشان میگه اگر این انحلالی باشد چرا وقتی میگن اکرم زیدا آنجا را صرف الوجود شما میفهمید در متعلق اوامر چه فرقی هست که طبیعت متعلق اوامر قرار بگیرد یا اینکه شرط قرار بگیرد شما میگید اگر طبیعت شرط قرار بگیرد به نحو انحلالی فهمیده میشود ، مطلق الوجود فهمیده میشود، طبیعت اگر متعلق امر قرار بگیرد به نحو صرف الوجود، فارغش چیست ؟ اغتسل با یک فرد صورت میگیرد ولی اگر گفتیم من اغتسل صار متطهرا، هر غسلی تطّهری را به دنبال می آورد ،چه فرقی هست که آن متعلق جزا باشد یا متعلق امر باشد ، طبیعت متعلق الامر باشد به نحو صرف الوجود فهمیده میشود شرط قرار بگیرد به نحو وجود ساری فهمیده میشود ، ایشان یک جوابی آنجا خواستن بر این شبهه مطرح کنند این را روش فکر کنیدف یک نکته دیگری هم من اینجا عرض بکنم یک بحث دیگه ای هم این هست که این طبیعت اگر متعلق امر واقع بشود به نحو صرف الوجود فهمیده میشود متعلق نهی اگر واقع بشود به نحو مطلق الوجود فهمیده میشود نه صرف الوجود ، چون اگر به نحو صرف الوجود باشد یکبار عصیان که شد باید امر ساقط بشود، لاتشرب الخمر اولین شرب خمر را که محقق کردم عصیان شده است شرب دوم و سوم و.... نباید ملاک داشته باشد، در حالی که وجدانا اینجور نیست، لاتشرب الخمر هر شرب خمری تکلیف جداگانه ای دارد به نحو انحلالی هست، ولی از آن طرف اگر گفتیم اشرب الماء ، وجب علیک شرب الماء خوب شرب ماء اولین شربی که کردید این واجب ساقط میشود، البته این بحث را شهید صدر در بحث نواهی دارند ، عرف این موارد میفهمیم که شرب خمر هر فردیش مفسده دارد آن را میفهمد که اولین وجودش مصلحت دارد ، هیچکدامش نه همیشگی است در شب هم نه این سه تا چیز هیچکدام ظهوراتشون دائمی نیست بلکه ظهوراتشون تابع مصادیق هست و نکته دیگه ای را هم ضمیمه بکنم این ظهور در جایی است که امر الزامی باشد اگر امر غیر الزامی باشد همچین ظهور را هم ندارد در امر در صرف الوجود بودن اگر الزامی باشد ظهور در صرف الوجود باشد اگر استحبابی باشد همچین ظهوری ندارد ،فرض کنید میگیم اکرم العالم یعنی مستحب است که انسان به عالم اکرام کند آیا این معناش این است که اگر یک بار اکرام کردی عالم را آن امر استحبابی ساقط شده است ،نه ، همیشه اکرام میتواند به نحو مطلق الوجود باشد ، این تفاوتها به نظر من به تناسبات حکم و موضوع هست و این را بعدا صحبتش را میکنیم .